

بررسی جامعه‌شناسی ارتباط عاشق و معشوق در غزلیات سعدی

محمد معین صفاری

عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور واحد مرودشت

چکیده

در تحلیل و بررسی آثار هنری و ادبی، ضروریست که قبل از هر چیز به ارتباط نویسنده، شاعر یا هنرمند با جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند پرداخته شود؛ بدین معنا که علاوه بر پرداختن به جنبه‌های متعدد ادبی شاعر، نویسنده یا هنرمند، توجه به ساختارهای اجتماعی و فرهنگی موجود در جامعه آنها نیز مدنظر قرار گیرد و به روابط میان جامعه آنها و موقعیتشان در جامعه نیز توجه خاصی بشود که این مهم از طریق جامعه‌شناسی ادبیات میسر می‌شود؛ جامعه‌شناسی ادبیات، دانشی میان‌رشته‌ای است که می‌کوشد به روش علمی، تأثیراتی را که شاعر یا نویسنده از جامعه و مقتضیات عصر و عوامل اجتماعی می‌پذیرد، روشن سازد. در همین راستا پژوهش حاضر برآن است تا به روش توصیفی-تحلیلی و براساس نظریه جامعه‌شناسی ادبیات به تحلیل ارتباط عاشق و معشوق در غزلیات سعدی بپردازد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که در غزل سعدی، روابط عاشق و معشوق، محصول بافت سیاسی، اقتصادی اجتماعی، فرهنگی و عرفی عصر اوست. بدین ترتیب که عاشق از هیچ منزلتی برخوردار نیست زیرا عاشق با توجه به تأثیر بافت اجتماعی، رعیت، نوکر یا بنده و بالعکس معشوق که در اوج قدرت و سلطه قرار دارد، سلطان، ارباب یا خداست. ناگفته نماند با توجه به نظام دوقطبی، عاشق که ضعیف است پیوسته در حال حذف شدن است، گرچه تقلا می‌کند که ظاهراً حذف نگردد اما جالب اینکه او به این حذف شدن عادت کرده و باور نموده که باید حذف شود. در کنار این اقتدارگرایی تمام روابط مبتنی بر نگرش تقدیرگرایانه و ازلی پندار بوده، به همین دلیل فضای غزل پر از اضطراب غیر واقعی است و اتفاق و تصادف جای رابطه علی و معلولی را پر کرده است.

واژگان کلیدی: جامعه‌شناسی ادبیات، عاشق، معشوق، سعدی.

مقدمه

هر گونه تغییر اجتماعی، سیاسی، فرهنگی در یک جامعه بر ارکان گوناگون آن تأثیر می‌گذارد و این تأثیرگذاری سبب ایجاد برخی مبانی جدید در جامعه می‌شود. تغییر شرایط اجتماعی و برتری یک نوع جهان بینی و ایدئولوژی موجب دگرگونی در مضامین و به خصوص در سبک‌های هنری می‌شود (راووداد، ۱۳۸۲: ۱۱۷). بنابراین در تحلیل جامعه‌شناسی آثار ادبی برای شناخت بهتر آن باید به ساختارهای فرهنگی و اجتماعی حاکم در عصر شاعر و نویسنده توجه شود و روابط موجود بین جامعه و موقعیت اجتماعی او نیز مورد تحلیل قرار گیرد. از این رو آثار سعدی از این حیث مستثنی نیست و بررسی موضوع‌های گوناگون آن به لحاظ جامعه‌شناختی حائز اهمیت است چرا که به گفته «لوسین گلدمن»، یکی از نظریه پردازان جامعه‌شناسی ادبیات، هرائر ادبی بیان یک جهان‌نگری و یک شیوه دیدن و احساس کردن جهانی مشخص از انسان‌ها و اشیاء جامعه پیرامونش است و شاعر یا نویسنده کسی است که صورتی مناسب برای آفرینش و بیان این جهان می‌یابد (گلدمن، ۱۳۷۶: ۲۵۴).

یکی از مضامین اصلی غزلیات سعدی، عشق است، وی در هر حال و مقامی، عشق و جمال‌پرستی را لازمه انسان و حس بشریت می‌داند. اما رابطه عاشق و معشوق در این عشق، متأثر از محیط سیاسی و اجتماعی روزگار سعدی، نابرابر است. بدین معنا که عاشق در مقابل معشوق دارای حقی متعادل و برابر نیست. پس می‌توان گفت، معشوق محوری از اصول پایدار غزل اوست و در مقابل، عاشق بی‌اختیار و منفعل است و سر تسلیم و ارادت بر آستان معشوق دارد. بدون شک، سعدی شاعری است که اندیشه‌های ادبی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی‌اش با شیوه‌ای که در دیدن و احساس کردن جهان آفریده خویش به کار می‌بندد، بسیار هماهنگ است، بنابراین پژوهش حاضر با توجه به این امر، بر آن است که تأثیر بافت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی عصر سعدی را بر نوع ارتباط عاشق و معشوق در غزلیات وی بررسی کند.

پرسش‌های پژوهش

پرسش‌های اساسی این جستار عبارتند از:

۱. بافت‌های اجتماعی (سیاسی، اقتصادی و فرهنگی) روزگار سعدی تا چه میزانی در بیان رابطه عاشقانه عاشق و معشوق اشعار وی تأثیر داشتند؟
۲. رابطه عاشق و معشوق در غزلیات سعدی بیشتر تحت تأثیر کدام یک از بافت‌های مزبور بود؟

پیشینه پژوهش

پیش از پرداز موضوع لازم است ذکر شود تاکنون پژوهشی در زمینه بررسی جامعه‌شناسی ارتباط عاشق و معشوق در غزلیات سعدی، انجام نگرفته است. اما در زمینه‌های دیگری، پژوهش‌های فراوانی پیرامون سعدی و آثارش صورت گرفته است که پاره‌ای از آنها عبارتند از:

- معبودی (۱۳۸۶) در کتابی با عنوان «جامعه‌شناسی در آثار سعدی» خلاق و معنویت، کشورداری و سیاست، تعلیم و تربیت را بعنوان مسائل اصلی جامعه‌شناسی دوره سعدی مطرح کرده است و در کنار این سه مبحث اصلی به مسائلی همچون؛ اقشار جامعه از دیدگاه سعدی، شهرها و منازل در آثار سعدی، فرهنگ مردم در نظر سعدی، انواع خوراک در آثار سعدی، انواع لباس و پوشاک در نظر سعدی، ورزش و سرگرمی در آثار سعدی، موسیقی و آلات موسیقی از دیدگاه سعدی، بهداشت و سلامت جسمی افراد پرداخته است.

- احمدی و محمد حسین نیکدار اصل (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیلی بر قشر بندی اجتماعی در گلستان سعدی» با توجه به گلستان، طبقات جامعه روزگار سعدی را معرفی کرده و به تحلیل و بررسی نابرابری‌های اجتماعی پرداخته است.

- مسجدی، سید حامد موسوی جروکانی و صفیه توکلی مقدم (۱۳۹۲) در پژوهشی با عنوان «فرایند اخلاقی شدن جامعه از نگاه سعدی»، عوامل تأثیرگذار اخلاقی را با تکیه بر آرا و اندیشه‌های سعدی بررسی کرده‌اند.

-اصغری گوار(۱۸۳) در جستاری با عنوان «نگاه طبیعت آمیز سعدی به جامعه (در گلستان)» نابسامانی‌های اجتماعی روزگار سعدی را که در گلستان بازتاب داشته، نورد نقد و بررسی قرار داده‌است.

-جوکار(۱۳۸۵) در پژوهشی با عنوان «جامعه آرمانی در نگاه فارابی و سعدی» دیدگاه‌های اجتماعی سعدی و فارابی را در زمینه جامعه آرمانی مقایسه کرده‌است. در این پژوهش فارابی هدف جامعه آرمانی را رسیدن به کمال انسانی و دستیابی به سعادت می‌داند. در این مدینه، پیامبر شایسته‌ترین فرد برای ریاست جامعه آرمانی است و در غیبت او نوبت به شخص دوم (امام) می‌رسد و چنانچه امام در جامعه نباشد. شورایی از فرزندان که دست کم یکی از آنها فیلسوف است جامعه را اداره می‌کند. اما سعدی به دنبال برقراری عدالت و رفع ستم است و هر کس به شرط دین ورزی و دادگری می‌تواند رییس جامعه مطلوب وی شود. در این جامعه، وظیفه سلطان برقراری امنیت و آرامش و داد و دهش است.

جامعه‌شناسی ادبیات و تاریخچه آن

جامعه‌شناسی ادبیات یکی از شاخه‌های تخصصی جامعه‌شناسی است که به بررسی رابطه ادبیات با ساختارهای اجتماعی می‌پردازد. این شاخه از جامعه‌شناسی در اواخر قرن (۱۹م.) با اندیشه و آثار فیلسوف مجارستانی به نام «لوکاک» به نقطه عطف خود رسید. علاوه بر لوکاک متفکرانی چون «اریش کوهلر»، «لوسین گلدمن» و «میخائیل باختین» هر یک به نوبه خود در شکل‌گیری و شکوفایی این رشته سهم بسزایی داشته‌اند. اما اینکه چرا می‌گوییم قرن نوزدهم دورانی است که تفکر جامعه‌شناسی ادبیات رواج پیدا کرد به این خاطر است که در گذشته، ادبیات را براساس ذوق و طبع نویسنده و خالق اثر ادبی تبیین می‌کردند ولی در قرن نوزدهم آگاهی از ابعاد اجتماعی ادبیات آغاز می‌شود. در این زمان «مادام دواستال نخستین اثر در زمینه بررسی اجتماعی هنر را با نام «ادبیات از منظر پیوندهایش با نهادهای اجتماعی» منتشر می‌کند (اسکارپیث، ۱۳۷۴: ۱۲). اما گام‌های بعدی که در این زمینه برداشته شد «رساله‌ای است که در نیمه اول قرن نوزدهم «مارکس» و «انگلس» تحت عنوان «درباره ادبیات و هنر» نوشتند که در آن آموزه‌های جامعه‌شناختی تازه‌ای درباره هنر و ادبیات ارائه کردند. با گسترش مارکسیسم و اشاعه آن در سطح جهان، زمینه رشد و شکوفایی جامعه‌شناسی هنر و ادبیات نیز مهیا شد زیرا در قرن بیستم بیش از همه متفکران مارکسیست در تحکیم جامعه‌شناسی هنر و ادبیات کوشش کردند چنان که جورج لوکاک، لوسین گلدمن و مارکس شلر از بنیانگذاران رشته جامعه‌شناسی ادبیات از فیلسوفان برجسته مارکسیسم هستند. لوکاک توانست در نیمه نخست قرن بیستم، بنیان‌های جامعه‌شناسی ادبیات را پی‌ریزی کند و تحکیم بخشد» (همان: ۱۴).

درباره اصطلاح «جامعه‌شناسی ادبیات» تعاریف فراوانی از سوی صاحب‌نظران و منتقدان ادبی ارائه شده‌است که به برخی از این تعاریف و توضیحات اشاره می‌شود. یکی از نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی ادبیات لوسین گلدمن است، اگر چه نویسندگان بسیاری در زمینه جامعه‌شناسی ادبیات قابل ذکر هستند اما نام لوسین گلدمن از همه برجسته‌تر است. این نظریه‌پرداز جامعه‌شناسی ادبیات با ارائه نظریه‌های مختلف، چارچوب و اساس جامعه‌شناسی ادبیات را بنا نهاد. فرضیه بنیادی گلدمن این است که «ساختارهای جهان آثار با ساختارهای ذهنی و برخی از گروه‌های اجتماعی همخوانند و با آنها رابطه‌ای درک‌پذیر دارند» (گلدمن، ۱۳۷۱: ۳۲۰). پس به نظر او میان گروه اجتماعی و اثر هنری مناسباتی وجود دارد. وی همچنین معتقد است که «برای تشریح اثر نباید به فرد نویسنده بیش از حد اهمیت داد چرا که در این صورت تاثیر جامعه و خصلت‌های جمعی مغفول می‌ماند» (همان).

«ترابی» یکی از نظریه‌پردازان ایرانی جامعه‌شناسی ادبیات بر این باور است که «جامعه‌شناسی ادبیات، با استفاده از روش‌های علمی، بن‌مایه‌های اجتماعی آثار ادبی، زمینه‌ها و مقتضیات محیط اجتماعی پرورنده، شاعر یا نویسنده، طرز نگرش و موضع فکری، فرهنگی آنان، مسائل و موضوعات اجتماعی برجسته را در آثار ادبی مورد مطالعه قرار می‌دهد» (ترابی، ۱۳۸۵: ۱۴۹).

از دیگر سو «پوینده» معتقد است که «جامعه‌شناسی با مطالعه ادبیات، تاثیر متقابل ادبیات و جامعه را با توجه به محتوای آثار ادبی بررسی می‌کند. وظیفه جامعه‌شناسی ادبیات، برقراری ارتباط بین جامعه و اثر ادبی است. جامعه پیش از اثر وجود دارد و نویسنده به بیان آن می‌پردازد؛ همچنین جامعه در اثر ادبی نیز وجود دارد و ما توصیف آن را در اثر می‌بینیم. جامعه پس از اثر نیز وجود دارد، خوانندگان اثر ادبی، جامعه را تشکیل می‌دهند» (پوینده، ۱۳۷۷: ۲۲۱).

بنابراین طبق تعاریف و توضیحات ذکر شده در مورد جامعه‌شناسی ادبیات می‌توان گفت که در جامعه‌شناسی ادبیات به آراء و عقاید و منشأ اجتماعی آفریننده، تأثیر محیط اجتماعی بر اثر، تأثیر اثر بر جامعه و رابطه بین هنرمند و اجتماع پرداخته می‌شود، این دانش به کشف رابطه بین شیوه‌های زندگی اجتماعی و آثار ادبی که حاصل تفکر فردی و گروهی انسان‌هاست می‌پردازد و از طریق تحلیل و بررسی نمادهای اجتماعی موجود در اثر ادبی درمی‌یابد که اثر تا چه اندازه در جامعه ریشه دارد و این سخن «رنه ولک» می‌تواند تأییدی بر سخنان نگارنده باشد که «یکی از متداول‌ترین راه‌های یافتن روابط ادبیات و جامعه، مطالعه آثار ادبی به عنوان مدارکی اجتماعی و تصویری فرضی از واقعیات است که به وسیله جامعه‌شناسی ادبیات تحقق می‌یابد» (ولک، ۱۳۸۲: ۱۱۰).

تحلیل جامعه‌شناسی ارتباط عاشق و معشوق در غزل سعدی

چنانکه اشاره شد رابطه عاشق و معشوق در شعر قرن هفتم، رابطه‌ای یک طرفه است. بدان معنا که معشوق به اوج کمال می‌رسد و فاصله‌مندی و رابطه‌ای غیرواقعی مابین عاشق و معشوق حاکم می‌شود. در این رابطه، عاشق نمی‌تواند از معشوق قهر کند بلکه معشوق بر عاشق خشم می‌گیرد و عاشق سپر می‌اندازد:

به خشم رفته ما را که می‌برد پیغام بیا که ما سپر افکنده‌ایم اگر جنگ است
بکش چنان که توانی که بی‌مشاهدات فراخنای جهان بر وجود ما تنگ است
(سعدی، ۱۳۶۵: ۴۳۸)

این دو بیت سعدی، دورنمایی کلی از رابطه عاشق و معشوق در قرن هفتم است و به نوعی نشان می‌دهد که محوریت اصلی آن بر حول دو قطب می‌چرخد؛ یکی قطب قدرتمند معشوق و دیگری قطب ضعیف عاشق. معشوق در مقام سلطان در جایگاهی دست نیافتنی قرار دارد و فاصله عاشق ضعیف که بر خاک اشک حسرت دیدار می‌ریزد، با او از زمین تا آسمان است. معمولاً این ارتباط نامتوازن عاشق و معشوق در قالب مؤلفه‌هایی همچون؛ اظهار خواری عاشق، دشنام‌طلبی عاشق، آرزوی یک نظر دیدن معشوق، تزلزل و بی‌اعتمادی عاشق، منفعل بودن عاشق و ... نمایان شده‌است. اما باید اذعان داشت که تصور این رابطه فاصله‌مند و غیرواقعی عاشق و معشوق در شعر سعدی، متأثر از عوامل اجتماعی همچون؛ بافت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه عصر او بوده‌است که در ادامه به تأثیر هر کدام از آنها اشاره می‌شود.

تأثیر بافت اقتصادی بر رابطه عاشق و معشوق

یکی از عواملی که در ارتباط عاشق و معشوق تأثیرگذار بوده‌است، بافت اقتصادی حاکم بر اجتماع می‌باشد. در جامعه سنتی ایران، سلطان، بزرگترین زمین‌دار جامعه محسوب می‌شد و کشاورزان، همه رعیت شاه به حساب می‌آمدند. بنابراین شعار «ملک و رعیت همه سلطان راست» از این واقعیت ریشه گرفته‌است (علمداری، ۱۳۸۵: ۲۴۷). در ادبیات کلاسیک ایران، وجود این ذهنیت تاریخی به صراحت رسوخ پیدا کرد و بالطبع شعر سعدی هم از این حیث مستثنی نبود. در شعر وی معشوق بارها به سلطان و مالک تشبیه شده‌است؛ معشوقی که مالک می‌باشد و مابقی افراد جامعه و مخصوصاً عاشقان در حکم بندگان و رعایای او هستند:

توانگران را عیبی نباشد ار وقتسی نظر کنند که در کوی ما گدایی هست
(سعدی، ۱۳۶۵: ۴۴۰)

گردن نهم به خدمت و گوش کنم به قول تا خاطر معلق آن گوش و گردنست
(همان)

اینم قبول که بمیرم بر آستانت تا نسبتم کنند که خدمت‌گزار اوست
(همان: ۴۴۶)

فدای جان تو گر جان من طمع داری
غلام حلقه به گوش آن کند که فرمایند
(همان: ۵۰۲)

ور من گدای تو باشم غریب نیست
قارون اگر به خیل تو آید گدا رود
(همان: ۵۰۵)

من دعا گویم اگر تو همه دشنام دهی
بنده خدمت بکنند و نکنند اعزازش
(همان: ۵۳۰)

در این ابیات مشاهده شد که معشوق سعدی، مالکی است که قدرت او ورای تصور همگان می‌باشد، اوست که می‌تواند خشم بگیرد و هیچکس یارای مقابله با او را ندارد. عاشقان، درویشان و فقیران درگاه او هستند و همه برای خدمتگزاری بر آستانش سر می‌نهند. معشوق توانگری است که باید به گدایان درگاه خود عنایت داشته باشد. قارون با همهٔ مکنت و ثروتش، گدای درگاه معشوق است. وی از همه بی‌نیاز و همگی به او امیدوار و نیازمند هستند.

از آنجا که سلطان در جامعهٔ کشاورزی سنتی بزرگترین زمین‌دار جامعه بوده و کشت کاران و کشاورزان همه رعیت شاه محسوب می‌شدند، لذا وقتی معشوق به مالک تشبیه می‌شود نشان از آن دارد که همهٔ مردم، به ویژه عاشق، به نوعی رعیت و وامدار او به شمار می‌آیند چرا که وسیلهٔ ارتزاق آنها در دستان معشوق مالک است و اگر او اراده کند، می‌تواند به آسانی آنها را از کسب روزی ساقط کند.

پس در شعر سعدی و امثال او در قرن هفتم، معشوق، متأثر از بافت اقتصادی حاکم بر جامعه، دارای چنین قدرت بی‌کران و متمرکزی است و مالک تام‌الاختیاری است که حتی سلاطین وقت نیز جزئی از رعایای او محسوب می‌شوند و سر تسلیم و ارادت بر آستان او دارند.

تأثیر بافت فرهنگی بر رابطهٔ عاشق و معشوق

شعر فارسی در سطوح مختلف تنها بیانگر احساسات رقیق شاعرانه نیست، بلکه انتقال دهندهٔ میراث فرهنگی ادوار گذشته است و از این دیدگاه، شعر سعدی شیرازی، زاده و نتیجهٔ دوران پرتشت و پرآشوب آراء فرقه‌های متعدد کلامی و عرفانی قرن هفتم است، از ویژگی‌های شعر سعدی که هم به دیدگاه اعتقادی او و هم به شیوه‌های هنرآفرینی او در مضمون‌سازی مربوط می‌شود، مطرح کردن عقاید کلامی و عرفانی در اشعارش است. بنابراین می‌توان گفت که فرهنگ حاکم بر روزگار سعدی از دو منظر برسرایش غزل‌های عاشقانهٔ او تأثیرگذار بوده‌است؛ نخست از منظر کلامی (علم کلام) و دوم از منظر عرفانی.

منظر کلامی

در ادبیات کلاسیک ایران، اغلب شعرا و نویسندگان، پیرو مکتب کلامی اشعری بودند و از آنجا که مهمترین اصل کلامی اشعریان، اعتقاد به جبر بود، بیشتر آنها، اعتقاد به این امر را در آثار خود منعکس کرده‌اند. اشعریان بر این باور بودند که خداوند، جبار مطلق است و انسان مجبور مطلق و جایی برای اختیار بندگان نیست (موحد، ۱۳۷۸: ۹۱). همچنین معتقد بودند؛ هر خیر و شری که در عالم واقع می‌شود به خواست و ارادهٔ خداوند است. هر گاه انسان بخواهد فعلی را انجام دهد و کاملاً خود را برای انجام آن مصمم کند. خداوند در آن لحظه قدرت انجام آن فعل را یا عمل را در انسان به وجود می‌آورد و در آن صورت آن قدرت مخلوق خداوند و مکسوب انسان است (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۸: ۲۱۹).

از این رو سعدی به عنوان یکی از نمایندگان اشاعره که به این آموزه‌ها معتقد بود، عقل و اراده را به هیچ می‌انگارد و چاره‌ای جز تسلیم در برابر مشیت الهی ندارد. بازتاب این تفکرات در بیان رابطهٔ عاشق و معشوق کاملاً مشهود است، و عاشق را در برابر

معشوق، تقدیرگرا و منفعل به تصویر می‌کشد به نوعی که هیچ‌گونه اختیاری از خود ندارد و سر رشته رفتار و کردارش را در دست آفریدگاری می‌داند که چاره‌ای جز تسلیم در مقابل اراده او ندارد و همین مضامین در اشعار سعدی مشهود است:
سعدی چو جورش می‌بری نزدیک او دیگر مرو
ای بی‌بصر من می‌روم؟ او می‌کشد قلاب را
(سعدی، ۱۳۶۵: ۴۱۴)

سعدی قلم به سختی، رفتست و نیکبختی
پس هر چه پیشت آید گردن بنه قضا را
(همان: ۴۱۳)

ای که گفتمی دیده از دیدار بت‌رویان بدوز
هر چه گویی چاره دانم کرد جز تقدیر را
(همان: ۴۱۵)

رای رای توست خواهی جنگ و خواهی آشتی
ما قلم در سر کشیدیم اختیار خویش را
(همان: ۴۱۶)

برادران و بزرگان نصیحتم مکنید
که اختیار من از دست رفت و تیر از شست
(همان: ۴۲۵)

بر من مگیر اگر شدم آشفته دل ز عشق
مانند این بسی ز قضا و قدر فتاد
(همان: ۴۶۸)

چنان که در این ابیات مشاهده شد؛ عاشق در غزل سعدی منفعل است و اراده‌ای ندارد بنابراین چشم به تقدیر دوخته‌است. او توانایی انجام هیچ کاری را در خود نمی‌بیند و منتظر است که از جانب قضا و قدر، حادثه‌ای رخ دهد زیرا به عنوان یکی از نمایندگان مکتب کلامی اشعری بر این باور است که تمام امورات این عالم در روز ازل به وسیله نگارنده عالم، تعیین و تقدیر شده‌است.

منظر عرفانی

اشاعه عرفان و تصوف در قرن هفتم (عصر مغول) بسیار روزافزون بود و حوزه ادبیات و شعر نیز از این پدیده بی‌تأثیر نماند چنانکه از این قرن به بعد شاعری را نمی‌توان یافت که کم و بیش به این رشته نپرداخته باشد و در سخن او نشانه‌های عرفانی دیده نشود (شمیسا، ۱۳۷۶: ۹۳).

افزون بر این، تأثیر عرفان و تصوف در شعر و ادبیات در تحول ماهیت عشق زمینی (مجازی) نیز مشاهده می‌شود. به گونه‌ای که در مسیر این تحول گاه مقام معشوق چنان مرتبه‌ای پیدا می‌کند که چندان تفاوتی بین معشوق انسانی و عرفانی دیده نمی‌شود تا جایی که بر این باور بودند؛ «ستایش و پرستش معشوق زمینی وجهی از شور عشق و شوق وصل معشوق عرفانی است. یعنی؛ اولی نماد و نمونه و بهانه برای دومی است» (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۲۶۲). اما سخن این جاست که در غزل عاشقانه این عصر گاهی معشوق به جای خدا نشسته و مرز بین غزل عاشقانه و عارفانه در هم تداخل پیدا می‌کند و به راحتی از همدیگر قابل تفکیک نیستند. به عنوان نمونه نگاه شود به مطلع غزل‌های زیر از سعدی که این رویکرد قابل مشاهده‌است:

ما گدایان خیال سلطانیم
ش پهر بند هوای جانانیم
بنده را نام خویش تن نبود
هر چه ما را لقب دهند آنیم
گر برانند و گر ببخشایند
ره به جای دگر نمی‌دانیم

(سعدی، ۱۳۶۵: ۵۷۴)

دزدیده در شمایل خوب تو بنگریم
هم جور به که طاقت شوقت نیاوریم
باز آ که روی در قدمات بگسـتریم
(همان: ۵۷۳)

از همه باز آمدیم و با تو نشستیم
و آنچه نه پیمان دوست بود شکستیم
(همان: ۵۷۲)

گفتی کزین جهان به جهان دگر شدم
صاحب خبر بیامد و من بی خبر شدم
(همان: ۵۴۱)

همچنین نگاه شود به غزل زیر:

بگذار تا مقابل روی تو بگذریم
شوقت در جدایی و جورست در نظر
روی ار به روی ما نکنی حکم از آن توست

غزل زیر نیز از این دست است:

ما در خلوت به روی خلق بیستیم
هر چه نه پیوند یار بود بریدیم

نگاه شود به غزل زیر:

از در آمدی و من از خود به در شدم
گوشم به راه تا که خبری دهند ز دوست

تأثیر بافت سیاسی بر رابطه عاشق و معشوق

در مناسبات سیاسی ایران قرن هفتم، حق آمریت از آن بالایی‌ها و حق اطاعت از آن پایینی‌هاست. طبیعتاً در چنین جامعه‌ای رابطه انسان‌ها هم رابطه برابری نیست بلکه رابطه‌ای بالا و پایینی، رئیس و مرئوس، سلطان و رعیت، رهبر و پیرو یا همان شبان و رمه است. حال خواه این شبان و رمگی درون یک خانواده، یک محله، یک گروه و یک صنف و ... باشد. اصل برقراری این نوع رابطه، قداست آن بالایی است و کسی نمی‌تواند در آن تردید یا خدش‌های وارد کند. پس باید گفت «رابطه بالا و پایینی امری نیست که تنها در هویت اجتماعی و سلسله مراتب اداری و سیاسی متصور یا مجسم باشد، بلکه این یک ارزش بدیهی است که تأثیر قطعی و قاطع در ذهنیت جامعه دارد و از راه روان‌شناسی فردی و اجتماعی به صورت مشخصه اصلی این نظام فرهنگی درآمده است» (مختاری، ۱۳۸۵: ۹۹).

بنابراین رواج همین تفکرات در قرن هفتم باعث شد که معشوق زمینی غزل‌های سعدی آنچنان مقامش بالا برود که در حد و اندازه سلطان عالم به تصویر کشیده شود. در این غزل‌ها، عاشق (پایینی) با تمام وجود مطیع اوامر معشوق (بالایی) می‌باشد. اوست که قادر مطلق بوده و هر چه کند عین صواب است و کسی نمی‌تواند در برابر او اعتراضی بکند. برای تأیید این مدعا نگاه شود به نمونه‌های اندکی از ابیات غزل‌های سعدی که در آنها، این رویکرد به روشنی قابل مشاهده است:

کز خوان پادشاهان راحت بود گدا را
حکمش رسد ولیکن، حدی بود جفا را
(سعدی، ۱۳۶۵: ۴۱۳)

دیدن او یک نظر صد چو منش خونبهاست
هر چه کند جور نیست و تو بنالی جفاست
(همان: ۴۲۱)

باری به چشم احسان در حال ما نظر کن
سلطان که خشم گیرد بر بندگان حضرت

همچنین نگاه شود به ابیات زیر در این زمینه:

گر بزندم به تیغ در نظرش بی‌دریغ
مالک ملک وجود، حاکم رد و قبول

در مثال زیر هم رابطه نابرابر و ناموزون عاشق و معشوق قابل مشاهده است:

حاجت تیغ برکشیدن نیست
کش سر بنده پروریدن نیست
(همان: ۴۵۶)

دست در خون عاشقان داری
با خداوندگاری افتادم

در بیت‌های زیر نیز این رویکرد دیده می‌شود:

تا مگر بر من ببخشد خاطر
گر به خیلش در بمیرد چاکری
(همان: ۶۱۴)

بارها گفتم بگویم پیش خلق
باز گویم پادشاهی را چه غم

همچنین نگاه شود به بیت زیر:

تو پادشاه کجا یاد پاسبان آری؟
(همان: ۶۲۲)

ترا چه غم که مرا در غمت نگیرد خواب؟

چنانکه مشاهده شد در این ابیات، معشوق سعدی سلطانی است که به گفته خود حاکم ردّ و قبول مطلق می‌باشد. او می‌تواند هر کاری انجام دهد و از انجام آن باکی ندارد و بدون دلیل بر عاشق خشم می‌گیرد. اما آنچه این رفتارهای به ظاهر ناموزون معشوق را توجیه‌پذیر می‌سازد چیزی نیست جز همان قضیه اعتقاد روانی جامعه به سنت شبان و رمگی که در آغاز این بخش بدان اشاره شد - این اعتقاد هم ناشی از فضای سیاسی رایج در قرن هفتم بود - زیرا این عادت روانی در قبول و تأیید حق آمریت سلطان یا معشوق بالادست، کمک فراوانی به پذیرش ذهنی فرودستی‌ها می‌کند.

نتیجه

معنای عشق و نگرش به آن و همچنین به تبع آن، رابطه عاشق و معشوق در شعر قرن هفتم، متأثر از بافت‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی روزگار سعدی در قالب غزل دچار تحول و دگرگونی شد. در راستای این تحول جدید، معشوق به اوج کمال می‌رسد.

به طوری کلی در رابطه با تأثیر بافت فرهنگی باید گفت که حاکمیت مکتب کلامی اشعری باعث شد؛ عاشق در گیر و دار سلطه معشوق، منفعل و بی‌اختیار، سر تسلیم و ارادت بر آستان او بگذارد و همچنین اشاعه اندیشه‌های عرفانی و تأثیر تفکرات صوفی‌گری در قرن هفتم، موجب شد که معشوق مجازی به مقامی دست‌نیافتنی برسد به گونه‌ای که در این ارتباط، معشوق در جایگاه خدا می‌نشیند و رابطه انسان و معشوق به رابطه انسان و خدا مبدل می‌شود.

در رابطه با تأثیر بافت سیاسی بر ارتباط عاشق و معشوق نیز باید گفت جامعه سنتی ایران متأثر از سنت سلطان و رعیت و یا شبان و رمگی بود، بدین ترتیب ذهنیت حق آمریت برای بالایی و حق اطاعت برای پابینی در روابط سایر گروه‌های اجتماعی روزگار سعدی تأثیر روانی بسزایی داشته و بدون شک ارتباط عاشق و معشوق غزل‌های سعدی از این حیث مستثنی نبوده‌است. بدین معنا که عاشق مطیع مطلق (پابینی) اوامر معشوق (بالایی) است.

در بعد تأثیر بافت اقتصادی نیز باید اشاره کرد که کارکرد ارباب و نوکر، رابطه حاکم میان عاشق و معشوق است چرا که در جامعه سنتی ایران، بزرگ‌ترین زمین‌داران، حکم سلطان و پادشاه را داشتند و کشت‌کاران نیز همگی نوکر و رعیت محسوب می‌شدند. در شعر سعدی، بارها معشوق به مالک و ارباب تشبیه شده‌است. معشوق مالک است و مابقی افراد جامعه (به ویژه عاشقان) در حکم نوکران و رعایای او به حساب می‌آیند.

منابع

۱. احمدی، سیروس و محمد حسین نیکدار اصل (۱۳۹۱). «تحلیلی بر قشریندی اجتماعی در گلستان سعدی»، تاریخ ادبیات پاییز و زمستان ۱۳۹۱، شماره ۷۱، صص ۱۸-۶.
۲. اسکارپیت، روبر (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی ادبیات*، ترجمه مرتضی کتبی، تهران، انتشارات سمت، چاپ ششم.
۳. اصغری گوار، نرگس (۱۳۸۳). «نگاه طبیعت آمیز سعدی به جامعه (در گلستان)»، فصلنامه ادبیات فارسی (دانشگاه آزاد اسلامی خوی)، شماره ۲، صص ۹۷-۱۱۸.
۴. پوینده، جعفر (۱۳۷۷). *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*، تهران، نقش جهان، چاپ اول.
۵. ترابی، علی‌اکبر (۱۳۸۵). *جامعه‌شناسی ادبیات*، تهران، انتشارات فروزش، چاپ پنجم.
۶. جوکار، نجف (۱۳۸۵). «جامعه آرمانی در نگاه فارابی و سعدی»، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، شماره ۴۸، صص ۸۴-۶۹.
۷. راودراد، اعظم (۱۳۸۲). *نظریه‌های جامعه‌شناسی هنر و ادبیات*، تهران، دانشگاه تهران، چاپ اول.
۸. سعدی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۶۵). *کلیات سعدی*، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم.
۹. شمیسا، سیروس (۱۳۷۶). *سیر غزل در شعر فارسی*، تهران، انتشارات فردوسی، چاپ پنجم.
۱۰. شیخ‌الاسلامی، سید اسعد (۱۳۸۶). *سیر اجمالی در اندیشه‌های کلامی معتزله و اشاعره*، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول.
۱۱. علمداری، کاظم (۱۳۸۲). *چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟*، تهران، نشر توسعه، چاپ نهم.
۱۲. کاتوزیان، محمد علی همایون (۱۳۸۵). *سعدی شاعر عشق و زندگی*، تهران، نشر مرکز، چاپ اول.
۱۳. گلدمن، لوسین (۱۳۷۱). *جامعه‌شناسی ادبیات، دفاع از جامعه‌شناسی رمان*، ترجمه جعفر پوینده، تهران، هوش و ابتکار، چاپ اول.
۱۴. گلدمن، لوسین (۱۳۷۶). *جامعه، فرهنگ، ادبیات*، ترجمه محمد پوینده، تهران، نشر چشمه، چاپ اول.
۱۵. مختاری، محمد (۱۳۸۵). *انسان در شعر معاصر*، تهران، انتشارات توس، چاپ سوم.
۱۶. مسجدی حسین، سید حامد موسوی جروکانی و صفیه توکلی مقدم (۱۳۹۲). «فرایند اخلاقی شدن جامعه از نگاه سعدی»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال پنجم، شماره هفدهم، صص ۲۴۳-۲۱۹.
۱۷. معبودی، زهرا (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی در آثار سعدی*، تهران، تیرگان، چاپ اول.
۱۸. موحد، ضیاء (۱۳۷۸). *سعدی*، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ سوم.
۱۹. ولک، رنه و آوستن وارن (۱۳۸۲). *نظریه ادبیات*، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.